

شماره هفتم

ص ۱

چهاردهم

خبرنامه

اکتوبر ۱۹۲۳

بیانات مبارکه حضرت بهاء الله

هو الناصح الامین عالم را بشاید بیکی نماند ملاحظه کن
 در این بیکی بنسبه صحیح و کامل خلق شده و لکن باسباب متغایره
 بر بعضی گشته و فزایل مرض او رفع نشده چه که بدست اطبای
 غیر هاذق افتاده و اگر در عصری از اعضاء عضوی از اعضای او
 بواسطه طیبی هاذق صحت یافت عضوهای دیگرش با مرض متعلقه
 مبتلا بوده و حال در دست نفوسی افکاره که از غیر خود تربیت
 یافته اند و اگر هم بعضی ازین نفوس بی اهلکده در صحت آن سعی نمایند
 مستعد نفس است اسماً و بارئاً با ایشان راجع شود چنین نفوس
 قادر بر رفع امراض بالکلیه نبوده و نخواهند بود الا علی قدر معلوم
 و در باقی اعظم که سبب علت صحت اوست اتحاد من
 علی الارض است بر امر واحد و شریعت و آداب واحد و این
 ممکن نه مگر بهت طیب هاذق کامل مزید که مخیر من نظم عالم
 و اتحاد اهل آن از شرط قدم بفرجه عالم قدم گذارد و توجه نماید
 و هر هنگام که چنین نوز از شرق اراده الهی اشراق فرود بر طیب
 هاذق از مطلع حکمت ربانیه ظاهر شده اطبای مختلفه بشانیه
 سحاب محباب اشراقات و تجلیات آن نور شدند لذا
 اهل ارض با اختلافات خود باقی ماندند و مرض عالم زرع
 رحمت نیافت آن اطبا که قادر برین امر خطیه نبوده
 و انطیب را هم از معالجه منع نمودند و محجای برای مانع
 حائل شدند درین ایام ملاحظه کن که حال قدم دایم عظم

کشف حجاب فرموده و نفس خود را لاجل حیات عالم
 و اتحاد و سخاست اهل آن فدا نموده معدن تک کل زعفران
 قیام نمودند تا آنکه بالاخره در سجنی که در ارض بلاد واقع است
 سجون شده و ابواب خروج و دخول را مسدود کرده اند
 یا را اغیار دانسته اند و دوست را دشمن شمرده اند
 صلح را منفذ گمان نموده اند ای اهل ثروت و قدرت حال که
 سحاب شده باید و عالم و اهل آنرا از اشتراقات آفتاب عمل
 و غیر ضاست که کفنی منع نموده باید و راحت کبری را شقت دانستند
 و غفلت یافتند شمرده باید اقله و صایای شفقند حال
 اهدیه را در امور یک سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است
 اصفا نمایند در هر سینه بر مصارف خود سیافرانید و آنرا عمل
 بر رعیت نمایند و این بقایت از عدل و انصاف و در است
 این نیست مگر سبب ارباب نفعانیه که مابین در هر دو است
 و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح حکم که سبب عظم است برای استکرام
 اصول بنسبت ملت و مملکت چاره اکنون آب روشن کردن است
 صلح و اتحاد کلیه که دست نراد باید مابین صلح اصلاح شود تا مرض
 عالم بی اهلکده تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل
 مملکت بوده و خواهد بود در اینصورت تمناج بعد از تورات
 نیستند الا علی قدر کفیلون بها بلدانهم و ما لکم و بعد از تحقق
 این امر صرف قلیل در رعیت آورده و خود مستیج میشوند
 و اگر بعد از صلح ملکی بر ملکی بر خیزد بر سر ملوک لازم که متحداً

چهارم

کسم با تهر

شماره هفتم

اورا منع نمایند عجب است که تا حال باین امر نپرداخته اند اگر چه بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عی که مانع است از قبول این صلح که سبب آسایش کل است و این دو هم حرف بوده و خواهند چه که شوکت انسان و عزت او بایلیق بوده نه با سبب ظاهره اهل بصره حاکم را محکوم شده نماید و غنی را فقیر و قوی را ضعیف میسازند در حکام ملاحظه نمایند که حکومت و ثروت و قوت ایشان بر عیبت منوط و مستق است لذا نزد صاحبان بصره این امر بر قصد انسان نیفراید چه هر نفس نیست در شخص انسان مستور باید بصیقل تربیت ظاهر شود این است شان انسان و آنچه معلق بغیرشده دخلی بزیات انسان نداشته و ندارد لذا باید بقوت و کثرت و شوکت و عظمت نظاره ناظر نباشند و صلح اکبر برپا دارند سلاطین مظالم قدرت آتیه اند بسیار حیثیت که امثال آن نفوس عزیزه حل امر عقیده نمایند اگر فی الحقیقه نام امور را بید نفوس مطمئنه اینها عاقله بگذرانند خود را فارغ و آسوده شده اند نمایند طریقه از برای سلطانی که نصرت هر دو اظهار امره قیام نماید و عالم را بجز عدل روشن سازد بر کل من علی الارض عباد و ذکر خیر و لازم است بدین ماجری تعلیم من لدن ماکتفم نسل هر بان یونش الامم بان یفهم و یعرفهم ما هو خیرهم فی الدنیا و الآخرة انه علی کل شیء قدير

حضرت عبدالجبار دینیه سید سید ۱۹۱۵

این محاربات که حضرت میکنند مثل امواج است مثلاً موجی می رود بالای موجی دیگر و در عاقبت هر این امواج تا منقرض می شود و از کار نیمانند حالا این موج غلیظی که دارد که بر موج دیگر غلبه کرده است یک وقتی موج ایران بر همه بوجها غلبه داشت بعد موج یونان آمد و بر موج ایران غالب شد بعد موج رومان آمد بر سائر

امواج غلبه نمود بعد موج عرب آمد بر موج رومان غلبه کرد و در عاقبت هر مستادی شدند همه موج ما محو شد حالا این موج ما هم مثل باین موج است عاقبت کل کل می شود که امواج ایران که امواج سکندری که امواج اغسطس بود که امواج عرب که امواج یونان پارت که امواج رمان که امواج مانیپال جمیع محو شد غلبه نمایند فتوحات جهان بقا ندارد آن فتوحات الهی است که تبا دارد مثلاً فتوحات حضرت موسی هنوز باقی است فتوحات مسیحی هنوز باقی است فتوحات محمدی هنوز باقی است آنچه از دست امید دارم که نمایان فتوحات موسی شود که در بی نهایت ندارد یک موجی است که روز بروز بلندتر میشود و از برای این فتوحات جهانی چه نزاع ما و خود نیز با اینها در قرآن خداوند از برای مردم دلائل و براین واضح میشود باین میفرماید مدخین و سکین ان هذا الا بر طیر الا و این میگفته یعنی اینها آن قصه پیشانیان است حال در قرآن مکتوب بجزوات قریش و قائل سگشده است که سگ و مروض بودند و قیام بر اطفا و نور الهی کرده بودند خطایا باینها تاریخ و حکایات امم ساله را میفرماید بجهت اینکه قبیله قریش بسیار تعظیم و تکریم بودند در میان قایل عرب سر فرزند بودند و از جمیع ممتاز و بظلمت و دشمنی و شرارت ایشان بسیار می بالیدند از برای اینها خدا حکایات علی و دول ساله را بیان میفرماید مثلاً قوم همد اینها ملت عظیم بودند ملت قاهره بودند و سعت و ثروتشان بی پایان بود و شجاعت و سطوتشان مشهور آفاق چون انکار و سبکبار نمودند آن غرور سبب شد که عاقبت بکلی محو

بسیار می بالیدند از برای اینها خدا حکایات علی و دول ساله را بیان میفرماید مثلاً قوم همد اینها ملت عظیم بودند ملت قاهره بودند و سعت و ثروتشان بی پایان بود و شجاعت و سطوتشان مشهور آفاق چون انکار و سبکبار نمودند آن غرور سبب شد که عاقبت بکلی محو

جست حکم چهارم

چهارم

شماره هفتم

قوتی و شدیدتر و معتدتر بودند ولی متاخرتر
 نتوانستند عاقبت بدست خویش ریشه خود را قطع
 کردند قصبه شود تنگ شود خاضع شود خاضع شود
 لکن اینها خاضع نشدند تا اینکه مثل سارسل سلف
 محمودنا بود شدند خیزدند قبل میرقم گردش درجهای
 زنیون که پیشتر از سه هزار ^{هزار} بود دیدیم ملاحظه نمودم
 که بجلل عالم منجیدند و لبان خودشان شکونیه که قصه
 مثل شاه آندند و دستند چقدر دولت ما دیدیم چه
 بادرش با آن جمعیته همه نموده ایم چقدر از مملکتها
 وسیع شنیدیم جمع آنها محوش و باستیم

و نا بود شدند بلا و مسموره آنها مطهر شد ببرد سامان
 شدند علم رضیعتان سرگون شد اثری از آنها نماند و همچنین
 قوم شود قوم عنودی بودند قوه قاهره شان جمع قایل را بیل
 در خاضع کرده بود بنیانهای عظیمی ساخته بودند و ثروت غنیان
 به پایان بود عاقبت برشان شدند و بنیان شان از بنیاد
 برافشاد اثری از آنها نماند و همچنین قوم لوط که شهرهای شهری
 داشتند و در آن عظیم بنا نمودند از راه غرور و خیان سر
 گشتند که کوس لن الملک میزدند آنها هم بسبب اعراض
 و بستگی از حق محمودنا بودند ازین اقوام عظیمه و مل
 حیه در پایان آثاری از آنها باقی از قصور مشیده آنها
 بچه سنگمانی باقی مانده مثل اردوهای شکست خورده
 درین پایان آثارشان برآکنده و پشان و همچنین نمود
 عنود چه بدن حیه داشت چه کشور و اسمی داشت چه لشکر
 قاهره داشت و همچنین فرعون السی ل ملک مصر
 فریاد میزد و جزه ان نهاد تجوی من خلا لها میگفت حشت
 و در لاش به پایان بود که کیش درخشند و تابان بود
 ولی در اندک زمانه محمودنا بود شد زیرا متاخرت با حق
 خواست بنایش برافشاد و بذلت کبری بقتلا شده متصور
 گشت و همچنین طائفه قبیله اش خدا در قرآن مکرر
 این خطه بارها با اقوام متکبره میزدند و مقصود این بود
 که ای اقوام نجیل و چشم و چهره و علم خود مغرور نگردید
 بعدای قاهره خود و شوکت با بهره خود گول خوردید ای
 نمیکند و که جمع اینها مثل اقوام سائره محمودنا بود میشود
 زیرا این اقوام مثل امواج عاقبت جمع از میان
 خوانند رفت ای قریش اقوام سالفه خلی از شما

مقالات الحکمة ضالة المؤمن

حقیقت دین همین را بقبول دین جمله ساده تعریف و تصنیف
 نزد که مجبوعه است از حکمت نظریه و حکمت عملیه و قوه مجریه
 شوق و امید است که بقدرت قویه موسی آن در قلب عالمی
 کشید تا بیل استوار می باید و غایت اثره آن تولید امید و طبع بود
 موفور بود بسطه اهلین بعالم ماده الهیقه و تکلن سبحانی حقیقه
 و اتصاف با اعمال محمده است تا شب و تقرب آن مجبوعه کالادت
 عمل آید و کوز از ارکاب تم و تصدی کتفوق سائین و تعاقب
 بهر پنج دهن رفتار که حسب اعتقاد مجازیت مکانات و حسب
 انوار و فیوضات از برای عالی غیر درجه رسیدند و دعا و چون
 در تاریخ میبینیم هر قدر قهقری میرویم در میان علل عنیه و حدیث بعض
 میکنیم تا آخرین نقطه که افق تاریخ عالم است در نقطه روشن با تا
 در نظر میاید داینت را بهر شکل یا کیفیتی که باشد در آنجا شاره
 میکنیم با قطع نظر از اینکه اشخاص موسی آن در چه مملکتها

درین پایان آثارشان برآکنده و پشان و همچنین نمود
 عنود چه بدن حیه داشت چه کشور و اسمی داشت چه لشکر
 قاهره داشت و همچنین فرعون السی ل ملک مصر
 فریاد میزد و جزه ان نهاد تجوی من خلا لها میگفت حشت
 و در لاش به پایان بود که کیش درخشند و تابان بود
 ولی در اندک زمانه محمودنا بود شد زیرا متاخرت با حق
 خواست بنایش برافشاد و بذلت کبری بقتلا شده متصور
 گشت و همچنین طائفه قبیله اش خدا در قرآن مکرر
 این خطه بارها با اقوام متکبره میزدند و مقصود این بود
 که ای اقوام نجیل و چشم و چهره و علم خود مغرور نگردید
 بعدای قاهره خود و شوکت با بهره خود گول خوردید ای
 نمیکند و که جمع اینها مثل اقوام سائره محمودنا بود میشود
 زیرا این اقوام مثل امواج عاقبت جمع از میان
 خوانند رفت ای قریش اقوام سالفه خلی از شما

چهاردهم

حکم باطن

شماره هفتم

که نام ملت و در چه عصری طلوع کردند و با قطع نظر از اینکه
تطورات فلسفه با احکام اجتماعی آن طبق افکار قوم مقتضیات
حاریه متفاوت بوده کم یا بیش سبب یا منبسط روش ار را که
بعضی در آن بعضی دیگر بامیوانش ار که هر با نیا لاف آن مجمل آن
همیشه در همه جا بوده و مستقیم که نیز همیشه خواهد بود و لازم لایفک
عالم انسانیت و با تطورات عقلانی و مدنی مستطور و مترقی و متغییر
شده و خواهد شد انسان در زندگانی خود ناچار از اصول عقلیه
که اعمال خود را با آن مطابق نماید و بنا بر حیات خویش را بر آن
بنیان مستقر سازد بعبارة اخوی یک مسک مستقیم در پیش گیرد
و سر رشته آن در دست داشته باشد انسان با جمله خدیف
بفیه محب تجسس و روش است میخواهد از اسرار کائنات مطلع باشد
میخواهد بداند که ما در آن محسوسات و عالم غفلت چه قوه ای در کار است
و چه گزینست و ناچار است از اینکه یک عقده قلبی در محض
در داشته باشد میخواهد بداند که مدبش چه بوده و مالش چه خواهد
بود درین باب نیز یک عقیده ای خواهد داشت و اگر فرض کنیم که
تعدد باشد که تنها زیت نماید با بر لازم است یک روش در خارج
و مسکلی قرار بدد تا چه رسد در اجتماع و معاشرت با عاقله و
اهل شهر و مملکت خود یا از همه بالاتر با نوع بشر چه روش سلوک
داشته باشد بر این اصول است که در دفتر نفس دکانی بزمین
در حقیقت شده یک جمله عقاید مادری لطمه و ما در لطمه اصول
زندگانی آداب معاشرت اعم از میراث یا کتبه که با آن متعرف
این است که انسان ناچار است از دینی برای خود را بضروره
و با نظریه تدین است چه مبارک است انسان که در جلوی خود
راه مستقیم داشته که در آن سلوک نماید چه خوش بخت است
آن نفسی که با جواع روشن در سیر حیات خود بگذرد چه لذت
دشیرین است معاشرت و مؤانست با نفوس که مسک است
در حیات خود آنها ذکر کرده باشند چه خوش بخت است آن
که آه و آن آداب زندگانی خود را مکتب استوری با کام رسانند
بهشت است آن قرنی که بهشت جامعه آن در ابع تا از آن در
در سخت و ظریف و اصول زندگانی نمایند و بنا بر حیات اجتماعی
خود را بر یک شالوده متینی استوار نهاده باشند و بالعکس
چه تاریک و پر از نابس و بی انتظام است حیات نفس با حیات
یا جامعه آن که بدون مسک و روشی بیلون الکل ریج نک
و ناک باشد این دسته های ادیان تشنه دم اند
کیش و آئینهای باستانی که مابری آن قبل از تاریخ و با پیدا است
یا ادیان مؤسسه در تاریخ معلوم و با قطع نظر از قوه های تشریح
تفصیل و شاخ و برگ های سخنده که جسم دیانت در زمین
سنگین آن خضه و ناپید است کلا و طرا همان حکم نظری و عملی
که آنگاه آن پرب و بنایان توانا با انوار استغیث از قوای با انوار
مدرجات تا رسیدن و اصول حیات علمی و عملی و روش و آداب
و دستور زندگانی نوع بشر را بیان نمودند حیات خلاق در حیات
نفس وسیع و تزکیه و تخلیه آن و سعادت و سعادت با انوار
و سلوک در مسک راستی و درستی در گفتار و رفتار و سایر
صناعات کامله عبوده و اساس آن توجه و توسل تام بر کبریا
و انوار نامتناهی و فیوضات ستمه آن است این دستور
حیات با اصول نهانیت با بعبارة اخوی دیانت که پیوسته
بقوه مجبیه ایمان و انجذاب بعالم مادر لطمه حاری
هر چند همیشه پیروان تمام عیار آن می در میان مدعیان آن
مسدودی قلیل بودند ولی کم یا بیش پیوسته یک سبب
عظیمی برای انتظام و اکمال حیات خلاق و اجتماعی نوع بشر

جست بخش پنجم

چهاردهم

شماره هفتم

<p>در قطع ماده آن بگوئیم هر چند ممکن است که در بسیاری حس درجات افکار و تشبیهات آثار است که در بزرگترین علمی که ملاحتی است و نقاب در نظر هر ناظر و تفسیر آشکار و پدیدار و حادثه مخصوص این عصاره و یکدل در دست آن دچار و گرفتار است همانا اعتبار عظیم در عالم علوم و فنون که مانند سیل عارف از قطعه که چک اروپا سر از ریشه و کار است که هر دنیا را احاطه نماید این اعتبار عظیم در چشم علوم و فنون که گریه بیان فریاد است قدیر از ریشه و ریشه و بنای پس فراخ در وضع از نو بنیاد نموده و چنان با دلیل عزیز ثابت و واضح داشت که جای شک و ریبی برای هیچ مگر بیاری باقی نگذاشت چون مخالف با یک معلم از اعتقاد سطحی دانیات بوده سبب سردی نفوس از اصل دانیات و متاسفانه در دوستان آرزو شده او بیان که علمداران دانیات و جوامع راه هدایت شده میبندند بر آن عقاید سطحی بسیار بقوت و زور آرزوئی تمام رخصه این اعتبار عظیم علمی بر کوه و با سیل علوم و عارف تقادست خود بسته و از تمام منبع دانیات کاستند در شش و شش آغاز کردند و متحصین حقایق ثابته علیه را مغرور شدند بدین است که حقایق ثابته نیستند چندان محسوس و واضح بود که این نایش و نمودار در مقابل وجودی نداشت بلکه سبب شد که جمیع کجای دل از ادیان برین و خفایا یا حق عفا پای خود را از این سبب بر روی کشیدند و بر نفوس غیر متفق در بهاس ادیان نیز که محسوس در کوه از این تجدد عالم علوم و فنون است نشان رسیده و غوغا در آلودگی از شراب آن چشیدند چنان است و شیدا شدند که جوهر دانیات را با فتنه بلکه جمیع دیگر را نیز با نیت آلوده ساختند</p>	<p>و علت و حیده ترقیات نفسیه بوده خصوصاً در اعصار سوسیال که یک تازه که حرکت و نمودار با آن مشهور و با ادوات که در آن فتور و ضعف حاصل و آن ناز موقده شوق معنوی در قلوب و صدور نمودت می یافت ولی طوله نمیکشید که از یک نقطه دیگر دنیا و در میان قومی دیگر هلبه کرده و شده میزد و در آن حالات خفا و ظهور و غروب و طلوع این قوه معنوی و آفتاب با سرار در روز عالم و مطلقین از حل و عقد مصائب بر شکل بن آدم را احوال تغیر و رنگگون بود چنانچه در ایام غمخوردت و دستار این قوه اش عالم را تاریک و حیات بشر را در گرداب خفای و عدم نظامش مده میگرداند و با شطرا طلوع آن دیده میوه خفته و در ایام طلوع و قوت آن عالم را روشن و بساط انبساط حیات را گلستان گلشن میدیدند ولی متاسفانه درین اعصار خیره فتوری عظیم و ضعف شدید در آن پدیدار و ناقص در خفته عجب در یکدل دانیات نمودار که مانند آن در هیچ عصری دیده نشده بر وجهیکه ارکانش تزلزل بستنش متناصل اصولش ناقص فرود عیش قاصر عیش کاسه آبا عیش ناسه روایش غیر معقول حکایتش غیر معقول استخوش تعرضات خواص و عوام بلکه بهاش کج در شرف حق بزرگترین رؤس آن عا رؤس الا شهادت مقرر و معترف که اکنون یکدل دانیات حبه سستی بباروح چو اخی است بلا نور دانیات است بدون قوه بخار و فضا است بدون انجم ثابت و بسیار تو گوئی از ادقانیس جهالت امواج بر خواسته و این ناز موقده آله را چسوده و خواستش ساده در این زمینه حزن بگنجد و سفینه همیکه متعانه تغذیه نماید جستجوی سبب و علت آن بر آیم تا شاید ریشه مرض</p>
--	--

مجموعه

چهارم

شماره هفتم

چون که بزرگوار و خدای بزرگوار اگر همانان قدری از
 تعصب دوری جسته و حقایق ثابتة فنی را بچشم حقیقت
 سپیدند و با آن متادست نمینورند بلکه تحقیق میرسانند
 که سرسین حقیقت من ادیان خود پیشتر حقیقت و شریف
 آن بودند و تصویب آن نمیبودند که پرورش آن نام
 بر او پذیرش آن تیغ را فزاید و در فرق حقیقت زنده
 و قدری دقیق در رموز و اسرار و حکمتهای ظهور است
 ادیان و سرسین آنچه آن میشدند و این نکته در
 میشدند که اگر قسمی از فلسفه ادیان سرچشمه باشد که
 عقیده این عصاره نیست ولی با فنون عصاره خود موافق
 و درجه ادراکات عقیده آن اقوام و عصاره قبول تعالیم خود
 نمینورند از این رو ادکی ای الهی غیر معنوی معارف و عقاید طرف
 شعایر ادراکات تصور میکنند و ما در اینصورت نمیتوانیم همان
 غیر معرفت را بنوع لطیف در طرف ثنیه حاضر به معرفت
 رسانیم تا همان شادمانی در اینصورت در این سبب تاری
 جلوه نماید در مثل هرگاه در اینصورت که زمین را مرکز عالم
 و شمس را با شمس ستاره دیگر سبب سبب و طائف حول آن
 می نپوشد و گوئیم بسیار دیگر ثابت و مرکز در حکمت
 تخلیل میکنند و لذا عرش عظمت قوه غیر مادی الهیه را
 بر ماحوش آن میان مینورند و منظور بود ادا ماحوش عالم جهام
 و محیط آن است در اینصورت که عاصمه مای شمس غیر مادی تصور
 در زمین کج از شمس است که طائف حول شمس تصور
 ماحوش عظمت الهیه ماحوش فضای غیر مادی عالم جهام
 تشبیه و منظور همان که ادا ماحوش عالم جهام و محیط بر آن
 در حقیقت درین عصاره کتب دور علوم و فنون و پرورش اسرار

و حکمتهای بشما عالم خلقت باین سببی در اینست روش و توجه
 و توصل بقده غیر متناهیة الهیه محکمه گردد از این رو است که در این
 بار که انطباق علم و دین را یک از اصول سید تصور نموده
 و ثابت فرمودند که دین معارضه ما بچشم ندرشته بلکه
 بهمنان با آن مبادی و چنانچه قره ترخ علوم و فنون
 و کشف اسرار طبیعت بر مرکب برقی سوار در سرعت هر چه
 تا متر میرود اصول مقدسه دین است نیز بهر جا با آن محترم
 و همراه مبادی حال در اینصورت که اوضاع عالم دین است برین
 حال این احوال شود و عظم آثار ظاهره را اقوام سعوات
 با هر آن و نخستین احتیاج حیات عالم انسانی در حصول
 بهبودی و هشطام و حصول سعادت و رتبه ابدیه با ما
 این است که این چراغ دین است روشن شود و این کل هر چه
 ما بنقاش و اینها از آید و اساس کتب که در کتب است
 در عقول تبیین گردد و این عالم برآمده زندگانه و نازکی با

مقاله
 ذیل خلاصه گذارشات مجلس خادین اطفال در طهران از ۱۸
 تا بحال میباشد که مجلس بهشماره خادین و دستنویس علم درین
 مدتی میرسد

مجلس خادین اطفال طهران که تا ۱۸ سال پس از تاسیس با هم نیست
 معلمان درس اخلاق خوانده میشد در ۱۲۸۴ شمس یعنی ۵ سال قبل
 تاسیس گردید و چنانکه ظاهر از رسم آن معلوم و مستفاد میگردد مقصد
 اصیل و مرام عمده این هیئت همانا تعلیم و تربیت اطفال بهای و تحنین
 ایشان با اخلاق و صفات روحانی بوده و ترتیب یکا در پرورش
 مجلس مذکور در قدر تفصیل ذیل است در اینجا سنه قبل جمیع زوایای
 پرست و غیر خواه احتیاج تبیین و تربیت اطفال بهای و نوباد

چهارم

بخش چهارم

شماره هفتم

درستان زحمان را معلوم و معارف ربانی شدیداً حاصل نموده
 با نهایت قوی بر اجرای این امر و عزای قیام و اقدام فرمودند
 و علت تولید این فکر در کانون دماغ آن نفوس این بود که تربیت
 قوای روحیه اطفال و تحفیف ایشان با اخلاق و صفات انسانی
 بر سینه تعلیم و تدریس آیات ربانی در کتاب عمومی و مدارس
 امکان نداشت بنابراین نفوس مذکور جهت حصول این امر
 وسائل دیگری را در نظر گرفته تا بوسیله تشکیل حوزه های اخلاق
 باسم محافل درس اخلاق سبقت و مسابقت در زمینه ادب
 محترمه چیزی که در این امر پیشقدم بوده و در میان خدمت گوی
 سبقت بر بوده اند در کیفیت ترقیت اطفال بیچاره چون مساعی
 جمیع اقدامات فائده اولیه ایشان است خالصاً توجه به این
 امر برود قیام فرموده اساس و بنا نهادند محافل درس اخلاق
 و محفل خادمین اطفال را طرح و ایجاد نمودند که در حلقه درس
 اخلاق در محله های جمعه که دایم تعطیل عمومی است و اطفال بهانه
 در محافل مذکور مجتمع نموده ایشان را بیانات امریه و مذکورات
 روحانی مشغول و سرگرم میدارند و حق الامکان بواسطه
 سوء اخط و نصاب مشغولانه که غالباً بستان اطفال خوردن
 ادا و تقریر میگردد در تزیین و تعدیل اطوار و اخلاق آن
 نو نهالان بوستان الهی بذل مساعی و محبت میسر میگردند تا بترکیب
 در آن محافل درس اخلاق توسعه یافت و نفوس جدید نیز
 مساعی و ظهور گشته مسابقت و مسابقت اقدام فرمودند
 و بدین سبب محافل درس نیز رونق جدید نیز یافته اند روز
 بر تعداد متعلمین میافزود و له هنوز در درس اخلاق هیچ آشنایی
 و تدوین نشده و محافل درس فقط بقاوت آیات مذکور
 پایه مسائل امریه برگذار میگشت ترتیب مذکور چندان

دوام نداشت تا آنکه غایتاً در طرز اداره محافل اخلاق تغییر
 و تبدیلی یکجا راه یافت یعنی جمعیت متعلمین متحداً قیام کرده برای
 تمهید و تدبیر و مسائل لازمیه جهت بنام متعلمین درس اخلاق
 که مرتبه از یکبار انعقاد می یافت تا بوسیله نمودند و اولین قدمی
 که در راه پیشرفت مقصد و مرام برداشته مسنده تعلیم درس
 اخلاق بین عموم جوانان بهائی و انتخاب آیات و بیانات
 الهی از بین الواج و کتب معتدسه امریه بوده و ازین راه مجموع
 مختصری که زنده تعلیم و خلاصه اوامر و احکام معتدسه ربانی
 باسم منتخب آیات یاد آورده اول درس اخلاق تالیف
 و تدوین نموده ابتدا بر سینه کاتب و بعداً بطریق عکس
 و طبع در بین اطفال منتشر نمودند درین موقع تعدادی متعلمین
 درس اخلاق بجهت چاپ و پانچ بالغ شده و برای هر یک از طرف هیئت
 متعلمین درس اخلاق مسلم مخصوص منتخب و منصوب گردید
 متعلمین مذکور با نهایت سعی و اجتهت امور محافل را اداره نمودند
 و بر سرته های لازمیه در جلسات رسیده هیئت درس اخلاق
 ذکر و مواضع را بگفت و مسابقت یکدیگر را فریاد نمودند تا آنکه ترتیب
 پایه نهائات اخلاق و روحانی از طرف هیئت متعلمین درس
 اخلاق افکار عمومی را جلب نموده و نظر اطفال را با اهمیت
 جمیع درس اخلاق متوجه و مسطوف داشت و بدین ترتیب متعلمین
 بر بر فضیلت های هیئت درس اخلاق افزوده گردید و بگردند
 اقدامات اولیه آن هیئت اعزام نمایند باسم متعلمین محافل
 درس اخلاق بود یعنی محفل متعلمین هیئت را از بین خویش منتخب
 نموده مرتباً در محافل مذکور اعزام میداشت تا بدین سبب علت
 تشویق اطفال گشته ضمن نظراتشان را در طرز اداره و حسن
 تمهید امور مسلم مخصوص اظهار دارند و این رویه نیز تا در حلقه

بخش هشتم

چهارم

شماره هفتم

علت حسن انتظامات و تشویق معلمان و متعلمین هر دو در گرو
 در خلال این ایام از طرف جمعیت درس اخلاق مجامع
 که در کتب از اطفال و ادویا کرام ایشان در امرهای
 بنسبت تشکیل گشته و سائل تشویق اطفال و جلب
 خاطر باریان فراهم سایه و در موافق احتفال غالباً تکسیرهای
 مستعد برداشته شده چنانکه اکنون چندین قطعه عکسهای
 مختلف مجامع اخلاق که هر یک معرف وضعیت درس اخلاق
 در آن زمان است موجود میباشد پس چیزی نگذشت که توسط
 توسط مجامع و ترقی قوای اطفال هیئت معلمان زودم تالیف
 جدیدی را ماث بهره نموده مجموعه دیگری که از مجامع اولیه
 معتبر و دارای بنایات عالیتری است تالیف و بدو در دو
 درس اخلاق موسوم نموند و دیگر در ترتیبات جدید که در آن
 دوره اتخاذ گردید مسودات نامتسا در مجامع اخلاق
 اخلاق بود یعنی در پایان هر سال از طرف این هیئت اعموم
 متعلمین مجامع استقامات لازم بعمل آمده در صورت قبول
 طبیعت بالاتر ارتقا می یافتند و در آن ایام که هنوز طبیعت
 قوت جمعیت و فراهم نبودن وسائل طبقه بندی کامل غیر ممکن
 و مسیر بود عموم اطفال یک محل با وجود اختلاف قوای عقلانی
 و علمی در مجامع واحد اجتماع نموده در محل توجه معلم مخصوص
 تربیت میشدند با فرض هر مجامع لطیفات مستوره که در
 دروس گشتن بوده تقسیم میشد و بدین وسیله مجامع اخلاق
 روز بروز ترقی و تکامل یافته بود درجه معلومات اطفال افزون
 میگشت تا آنکه هیئت یا هیئت سال که از مراحل عمر این سنین
 گذشت کتاب متعارف مقاله و کلمات مبارک مکتوبه و دروس
 که مستعد است دروس تعلیم را فراهم میبرد که در درجه اول

و در این سنین بگشت از طرف دیگر تجارب توسط مجامع اخلاق
 هیئت معلمان که در این اوقات با هم مجامع اخلاق
 خوانده میشد نیز تزیینات تکامل حاصل نموده بر حسب
 از داد و طلبان و مدعوین میافزود تا بالاخره مجامع زود بصورت
 ظاهر نیز بیخ و اعتبار جدید گرفته رسوم معمول در حصول تداوم
 مجامع از قبیل تنظیلات و خلیه در آن رسمی و امکان شد اما گذشته
 از انتظامات ظاهر هیئت معلمان بنکته اساسی دیگری که
 بعد از سبب عمده ترقی مجامع اخلاق گردید عطف نظر
 نموده در آن موضوع اقدام جدی و صحیح نمودند و آن تکمیل
 اطلاعات روحانی و امری خود هیئت بود یعنی نفوس زود
 در هیئتند که ترقیات معنویه اطفال در پیون اطلاعات
 علمی و معلومات روحانی ایشان است بنابرین برای تکمیل
 اطلاعات و تنویر افکار خویش قسمت مهمی است هیئت
 ستاد است کتب اریه و نه اکرات در سائل روحانی معروف
 در رشته بدین وسیله مقدرها بر سر است علیه خویش افزوده
 و از راه غیر مستقیم کمک و مساعدت کج تقویت اساس مجامع
 در درس اخلاق فرموده اند امر دیگری که مجامع اخلاق
 بیخ و رسال بعد یعنی ده سال پس از تاسیس خویش بدان اقدام
 مسودات تاسیس مجامع با هم مجامع و بنین جهت مساعدت
 معلمان بود توضیح آنکه جمعیت معلمان سبب توسط مجامع اخلاق
 اخلاق بقیه آن از عمده انجام وظایف رجوع بر بنام هیئت
 امور داخل مجامع مساعدت و مساعدت دیگران محتاج
 گشته بنابرین جمیع از جوانان داوطلب بهار را بگذاشت
 خویش دعوت نموده مجمع بنام مجامع معانین تاسیس تشکیل
 وظیفه اصلی این هیئت مساعدت و مساعدت معلمان بقیه در پایه

چهاردهم

چشمه

شماره هفتم

بقیه ابیات روحانی آتشی بریح الماک

از رباعیات نه شده در علم نعل نهدی

کجا جویم ترا اطلع جود
 کسی دیرم وجود سالت
 گزند سنده در کین جسم بروج
 ز بوجرت گشته ام چون کلابی
 ظهور نظرت عبد البس بود
 چه شده آن قباب بجز قدس
 کجا رفت آنکه بترین پام
 ز بندت زندگم برین جوام است
 ولا صبر و شکیبا کن تو را چار
 از آن خار آتده صد تیر بر جان
 ده آن پرتردیگی و حال هر آن
 که اینک جلوه میثاق است
 بر خنوقه ربابی است پرورد
 چه شام گفتم رفت و سحر شد
 هزاران شکر گویم دیدم آگاه
 فروغ جلوه پیش گشته بودید
 کلام حضرت حق با اثر شد
 هر چشم می بن گشت روشن
 احاسیت همه در اشتیاق اند
 من آنم ز ضعیف تا توانم
 ز به لطف دوران در خدمت
 شکایتی نمی توانم کرد از دست
 روح باورد بر بروج از سر اسرار
 نزن دم پیش ندرین این مایه
 تو در شمس به من شایع نام بود
 که بر سر بر تو افکنده عادت
 ز انوارت شد محروم بروج
 ندارم غیر تو پشت و نیامی
 نیا حضرت عبد البس بود
 که رهبر بوده همچون خورشید
 چه شد آن یاد در هر دو جهانم
 بغیر از تو پشت من کدام است
 که محل رفت بختی گشت
 که قلب بسندم کرد برده
 ندای حق شنیدم ندر دل جان
 نهال سده اش شتانی
 ز به طلعتش خفاش کور
 ظهور جلوه حق را نشوید
 ولی امر حق را با روح ماه
 طلوع نرش از ارض عفا
 نهال غصن عظم با اثر شد
 جهان بر دوستان گردید
 ز شوق استانت در آن
 تو در دلف سپهر از نهانم
 میرشد زین سما عقل و هوام
 تو سیدانی که چون آینه در دست
 بغیض منتظر گردد و سزاوار
 شنوا همگ جانسود آتشی

باشد ادب و جفا تمیص ماری
 عریان بود اندر نظر اهل بصیر
 ایندل که بود آینه غیبی
 عینت که از غیب حقان کرد
 مدکار بر باد است تعیش مکن
 مردم بگم بر باد و خویش تواند
 قانع شود و بکن طمع و ارون
 برای قبر کن عبور و بسنگ
 از قرب تو تا بیست صد بای مسرور
 با دست تو کل از میانش بردار
 نه سیر و زنده کن شود این نفس گدا
 دریای غنا گردد و صحرای سکون
 آن بنده که خواهد پیش غنا رود
 ای بنده حق پس اضطرابت چه
 مشایخ که زمین و آسمان دارد
 باین همه جلال با این لطیف
 بر در که کبریا چنین باید کرد
 بر مانع خدا و مملوک خود
 بودش نده بخت خویش استاری
 هر کس که ازین تمیص باشد عاری
 غفلت رخا بر غفلت درینا
 این آینه غیبی با عیبنا
 ایضالم نوبش را بچو نشکن
 جز خوب تو با براد خوش مکن
 گوید که بگیر و سر بر کارون را
 بلعیده زمین نه در کارون را
 آنرا که کنون شده باز نشود
 تا غم چه غم آرد از قلب مرور
 تا بر حرکاتش اعتمادی است جدا
 چون گشت بکعبه عبادش کنیا
 بر خط و عطا که عتسای دارد
 اگر بنده گیت بحق نیای دارد
 هرگز نشد دو صد کجی گانه دارد
 از بنده خود دیدغ نمانی دارد
 پر خون ز سرشک دل زین باید کرد
 مانند جمل کب یقین باید کرد